



<http://www.arianafghanistan.com>

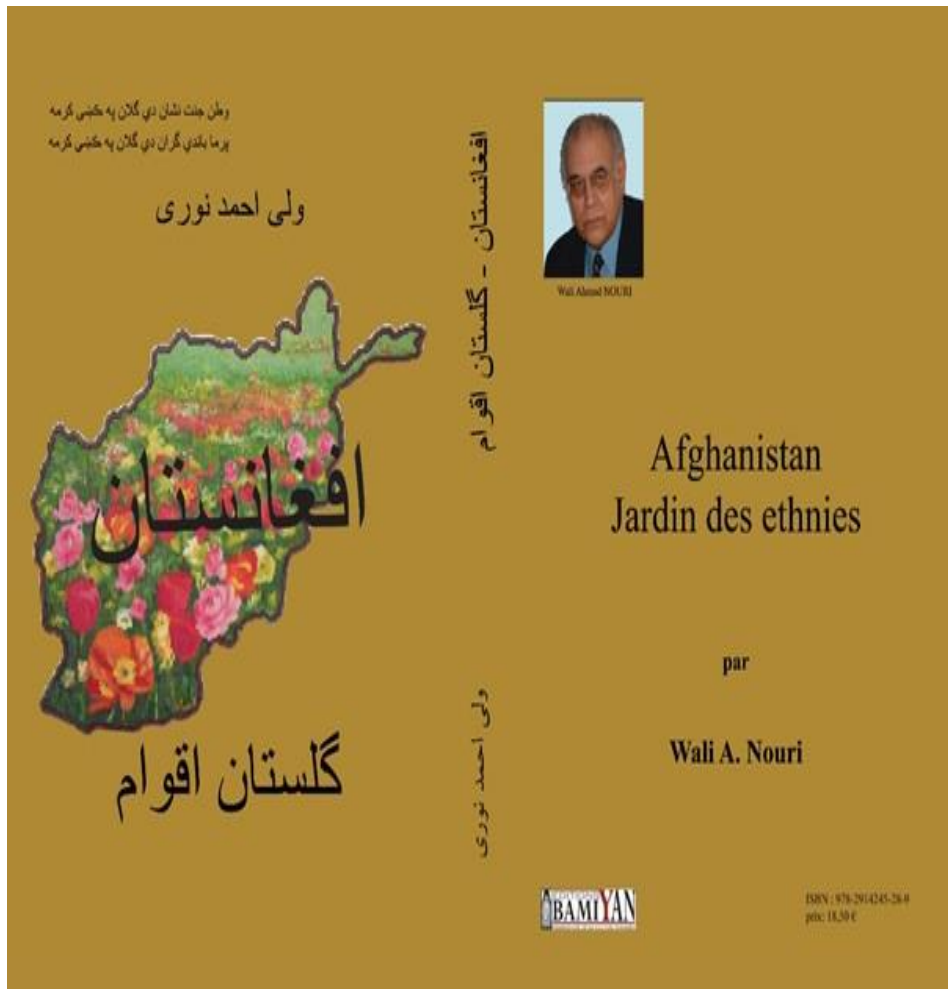


۲۰۱۸/۰۶/۲۵

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت بیتم



افغانستان گلستان اقوام

قسمت بیستم

طالب و نیو طالب

محصول جنگ با ارزش های قبیله‌ای - ملی است

از

دوکتور عثمان روستار تره کی

۱۵ سپتمبر ۲۰۰۷



قاعدتاً زمانیکه جامعه بدنبال جنگ و بحران از داشتن حاکمیت بمثابة ضابطه دفاع خودی محروم میگردد، یعنی سیستم دفاع جمعی صدمه میبیند، راه برای نفوذ انحراف و فساد هموار میگردد.

در افغانستان نسبت وجود عوامل نامساعدی که همه بآن آشنا هستیم، سیستم دفاع طبیعی جامعه از سه دهه باین سو از میان رفته و نهایتاً شرایط خوبی برای تهاجم ارواح خبیثه مساعد شده است: تحریف تاریخ ملی، نفی ارزش های ملی، بی حرمتی به شخصیت های تاریخی که نقش محوری در تأمین وحدت ملی داشتند، مظهر حلول ارواح خبیثه در بدنه ناسالم جامعه افغانی است.

طرح تبدیل نام "افغان" به "افغانستانی" دنباله کامپاینی (مبارزه یی) است که از سه دهه به این سو بصورت سیستماتیک (منظم) از جانب برخی دشمنان داخلی و خارجی کشور به قصد تضعیف هویت افغانی به پیش برده میشود.

بنده به توجیه پهلو های ادبی، ترمینولوژیک و تاریخی کلمه "افغان" که برخی از نویسندگان متعهد، به درستی از عهده برداختن به آن بدر شده اند، کاری ندارد. قصد من از مداخله در مناقشه جاری افشای سوء نیت و دشمنی "افغانستانی" ها در برخورد با هویت ملی طی چند نکته است:

یک - انتخاب وقت طرح موضوعاتی که به زندگی ملی پیوند دارد، افشاء کننده بسا کجروی ها و بدخلقی های صاحبان
غرض است:

افغانستان معروض به انارشی است و زیر سیطره تفنگداران به سختی نفس میکشد. در داخل کشور حکومتی که بر
فکر و ذکر کسانیکه کمر تخریب هویت ملی را بسته اند، سانسور وضع کند و احیاناً در صورت ضرورت از آنها
قانوناً و اصولاً بازخواست نماید، وجود ندارد. در بیرون افغانستان فضای بی بند و بار و فقدان میکانیزم سوال و
بازخواست، سبب میشود که احساسات و عصبیت های فرو خفته مغایر منافع ملی و عمومی از مجاری مختلف از
جمله مطبوعات و مدیا در درون افغانستان نفوس کند و هنگامه نفاق و شقاق گرم نگهداشته شود.

تعجب اینجاست که کسانیکه به قصد پرخاش و ستیزه با ضوابط زندگی ملی قلم بدست میگیرند، آنقدر ذکاوت دارند
که با گرفتن درسی از تاریخ "عنصر ثبات" را در جامعه افغانی تشخیص بدهند. اما سوال اینست که آنها چرا از تلاش
سادیستی (دگرآزاری) در جهت کُند ساختن عراده تاریخ باز نمی ایستند؟ آیا در اینکه بالاخره حق جای طبیعی خود را
می گیرد، بی باور اند؟

دو- نویسندگان افغان دشمن غالباً با نام و نشان مستعار وارد معرکه میشوند. دلیل این جُبن سیاسی اینست که آنها از
سیر انکشاف اوضاع آینده کشور پیش بینی دقیقی دارند و این مطلب را خوب درک میکنند که روزی حوادث مسیر
طبیعی خود را خواهد یافت. پرزه های متلاشی شده جامعه افغانی در محور ثابت تاریخی خود، مجدداً شکل خواهد
گرفت. اقوام برادر کشور در کنار همدیگر با صلح و محبت زندگی خواهند کرد و آنگاه با عناصر ضد ملی و تفرقه
افکن حساب و کتاب خواهد شد.

سه - چندین سال قبل وقتی یکی از جراید افغانی در هجرت فتوای مرگ "برادر بزرگ" را صادر کرد، ناظرین اوضاع
به این باور شدند که تلاش حلقه های معین داخلی و خارجی در جهت نفی وحدت و هویت ملی افغان ها به مرحله
خطرناکی رسیده است.

ادامه مبارزه "افغانستانی" ها در سطوح سیاسی، فرهنگی و تبلیغاتی در داخل و خارج کشور برای درهم کوبیدن بافت
ملی جامعه افغانی، سبب رویارویی آنها با ساختار قومی - سنتی جامعه افغانی شد. چه بافت ملی جامعه افغانی از نظر
تاریخی پیرامون سیاست دولتی و تا حدود اندکی در اطراف زبان و فرهنگ پشتون ها به مثابه اکثریت قومی شکل
گرفته بود. بناء دشمنی با ارزش های ملی بصورت اتوماتیک صبغه دشمنی با پشتون ها را احتوا کرد:

نام "بابا" از کنار نام با عظمت "احمدشاه بابا" دزدیده شد. پشتو زدایی فرهنگ دری ابعاد بیمار گونه اختیار کرد.
گروه های وابسته به اکثریت قومی از اوطان محلی شان در شمال رانده شدند. سرود ملی در حال مسخ شدن قرار
گرفت. در لویه جرگه اخیر گروه های اقلیت در لجن تعصب قومی خود را متشکل کردند و خواست خود را بر اکثریت
تحمیل نمودند. پشتون و طالب در ترادف قرار گرفت و بیش از سه هزار تن آن در شمال افغانستان در آستانه حمله
نظامی امریکا به کشور سر به نیست شدند. ماشین جنگی قوای خارجی با همه قدرت تخریبی و آدم کشی خود در
جنوب کشور لنگر انداخت. اتحاد سیاسی اکثریت قومی متلاشی گردید. تا بالاخره اینک گپ به آنجا کشیده است که
"افغان" "افغانستانی" میشود.

برادر بزرگ که فتوای مرگش را صادر کرده بودند، آنقدر در بدنه تاریخ کشور رگ و ریشه دوانیده بود که به آن سهولتی که دشمنان افغانستان تصور میکردند، نه تنها از صحنه هستی ساقط نشد بلکه در برابر شعار آکنده از کینه و خصومت چند ماجراجو، آشوبگر و بی ملاحظه از خود عکس العمل نشان داد. این عکس العمل طی قریب ده سال اخیر به دو گونه تبارز کرده است:

اکتیف و پاسیف

طالبان تظاهر عکس العمل اکتیف در سطح عوام الناس بودند که به اسرع وقت توانستند محور تاریخی تأمین وحدت اداری و ملی افغانستان را احیا کنند. عکس العمل اکتیف خوبی ها و بدی ها خود را داشت، اما واقعیت انکار ناپذیری را که بیان میکرد این بود که پدیده طالب و خشونت ناشی از آن محصول دشمنی گروه های "افغان دشمن" با قوم اکثریت است. این اکثریت قومی در مرکز تاریخی تثبیت هویت ملی و افغانی قرار داشته است.

واقعیت اینست که طالب یک "حادثه" (phenomene) "نافرجام بود که بدنبال دشمنی با "اوغان" (افغان) بیشتر روی انگیزه های داخلی از بطن توده های دارای سطح پائین فکری بوجود آمد و بعداً عامل مداخله خارجی آنرا به سود خود بکار برد.

اما عکس العمل پاسیف در برابر خصومت با "افغان" و "افغانستان" با تهاجم نظامی امریکا به کشور آغاز شد و تا همین اکنون ادامه دارد: این عکس العمل را حلقه کوچکی مرکب از شماری از روشنفکران دوران حکومت تمثیل می نمایند. این حلقه در اسارت تفنگداران مخالف ارزش های ملی - قبیله‌ای قرار دارند. بناءً حکومت در احیای محوری که همه اقوام کشور پیرامون آن جمع و جور شوند، ناکام مطلق است. رئیس فعلی دولت نتوانسته است علی الرغم اعطای القاب، مدال ها و مناصب سفارت، وزارت، ولایت و غیره به تفنگداران مرکز گریز کینه و بغض "افغانستانی" ها را به حب وطن تبدیل کند. کرسی در توافق با امریکا جلو اثربخشی عکس العمل اکتیف را برضد دشمنان تشکل یک محور ملی گرفته است، بی آنکه از عکس العمل پاسیف تیم سیاسی خود، نتیجه‌ی بدست بیاورد.

چار- درین شکی نیست که کلمه "افغان" از نظر تاریخی متعلق به آن گروه نژادی و قومی است که افتخار ایجاد دولت افغانستان معاصر با نام وی گره خورده است. اما باری که دولت ملی ایجاد شد، اصطلاح "افغان" دیگر منحصر بیک قوم یا نژاد نیست بلکه متعلق به هم اقشار ملت است. این همان ملتی است که توانسته است در پهنای تاریخ وحدت خود را در طول مقاومت علیه قدرت های خارجی متجاوز حفظ کند.

واقعیت اینست که در جوامع ابتدایی قبیله‌ای، قوم و نژاد مسلط از نظر کمی و کیفی در مدار پروسه ساختن ملت قرار گرفته است. گروه های قومی و نژادی کوچکتر به شیوه بسیار طبیعی پیرامون همین مدار تا تشکیل ملت به طواف آغاز کرده اند. آنگاه نام و نشان دولت و ملت بالتدریج در اطراف ضابطه های سیاسی و فرهنگی القاح شده توسط همین عنصر مسلط شکل گرفته است. نمونه های تاریخ این پدیده تشکیل دولت ملی در اروپای قرن هفده و آسیا و افریقای پس از جنگ جهانی دوم به هر پیمانانه ای که بخواهیم وجود دارد. من به تکرار مثال های متعددی که در مورد از جانب برخی اشتراک کنندگان این مبحث ذکر شده است، نمیپردازم.

میکانیزم انکشاف این پدیده که در آغاز طبیعتاً با نارسایی ها و در مواردی با حق تلفی ها همراه است نه اصول دیموکراسی، حق رای و اشتراک سیاسی بلکه تعاملات طبیعی ایست که در بطن جوامع ابتدایی موجب ایجاد فعل و انفعالات متعدد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و کلتوری تا رسیدن به مرحله دولت ملی و دیموکراسی میگردد.

بناءً اصطلاح "افغان" که ابتدا به قبایل پشتون به مثابه عنصر مسلط در فعل و انفعالات سیاسی اطلاق میشد و در مسیر طبیعی تشکل ملت افغان به همه باشندگان این سرزمین اطلاق گردید، طی استعمال مستمر لااقل یک قرن، مشروعیت یافت و اکنون چون تاجی بر فرق تاریخ آریانای کهن می درخشد.

من نیز مانند شاعلی ولی احمد نوری که ابتکار طرح این بحث سودمند، آموزنده و رهنمود دهنده ملی را بدست گرفته اند، به این باورم که اصولاً بکارگیری اصطلاح "افغانستانی" بجای "افغان" جرم است این جرم از نظر اخلاقی، سیاسی و حقوقی قابل بررسی است.

- از نگاه اخلاقی به این معنی که: کلمه "افغان" همانطوریکه قبلاً گفتیم مظهر نقش تاریخی "برادر بزرگ" در تامین وحدت میان خانواده اقوام افغانستان به حساب می آید. افغانستان وقتی معروض به بحران گردید که رعایت سلسله مراتب اخلاقی در میان اعضای خانواده به تحریک اجانب با سوال مواجه شد. برخی منسوبین کوچک خانواده با ناعاقبت اندیشی خود را از حلقه اتوریته اخلاقی برادر بزرگ بیرون کشیدند و با نام و نشان برادر بزرگ که با هویت ملی ما پیوند تاریخی خورده بود، سرخصومت گرفتند. واقعیت اینست که تا زمانیکه این سلسله مراتب اخلاقی احیا نشود و واقع بینی و حق شناسی جای جذبات و احساسات گذرنده را نگیرد، و نهایتاً "افغانستانی" در "افغان" مدغم نشود، کشور ما روی خوشی را نخواهد دید.

برای تامین حقوق هر یک از عناصر مرکبه اجتماعی دو راه در پیش رو داریم: راه انتخابات و دیموکراسی و راه رعایت خوش به رضای حقوق متقابل.

تا زمان مساعد شدن زمینه تطبیق دیموکراسی، فقط راه دومی یعنی رعایت خوش برضای سلسله مراتب اخلاقی که به هیچ وجه مسلتزم گذشت از حق خودی به نفع طرف مقابل نیست، باقی میماند. حق چیزی و اخلاق چیز دیگر نیست. بلی! عدم رعایت سلسله مراتب طبیعی و تاریخی میان اعضای خانواده واحد افغانی جرم اخلاقی است.

مؤیده اینکه در قبال این جرم اخلاقی در جامعه شکسته و ریخته افغانی در حال تطبیق شدن است، بکارگیری شیوه های آمیخته با تعصب و خشونت است که همین اکنون در بخشی از جنوب افغانستان از طریق جنگ عملاً مطرح است.

جنگ مصیبت آفرین ترین و در عین حال نهایی ترین وسیله احقاق حق است که فقط در صورتی وارد میدان میشود که همه راه های دیگر رفع منازعه اجتماعی بسته باشد.

تلخیص این جنگ صرفاً به القاعده بدون در نظر داشت ابعاد قومی، قبیله‌ای، ملی و در مجموع نفی انگیزه آزادی خواهی آن کار بازیگران مغرض سیاسی در داخل و خارج کشور است که با واقعیت تطابق ندارد. اما ازینکه ازین جنگ بنیادگرایان مذهبی نیز سود میبرند، شکی نمیتوان داشت.

در کشور های عقب مانده جنگ معمولاً حربهٔ حصول حق در دست عوام الناس است. مردم عامه در صورت کامیابی در جنگ دیدگاه ها و معتقدات خود را بکرسی می نشانند. این معتقدات در بسا جهات با اندیشه روشنفکران که باید صرفنظر از وابستگی های قومی و مذهبی و اختلافات سلیقوی در دفاع از یک موضع قرار بگیرند، سازگار نیست. بناءً "افغانستانی" ها نباید انگیزه های ادامهٔ جنگ را به عوام الناس تدارک نمایند و روشنفکر را از داشتن یک موضع سیاسی قوی مشترک محروم کنند.

- از نظر سیاسی به این مفهوم که : جامعهٔ افغانی ترکیبی است از قبایل و اقوام خورد و بزرگ. مد و جذر تاریخ موجب ایجاد یک نظام طبیعی توزیع قدرت میان عناصر مرکبهٔ جامعهٔ افغانی شده است. در مرحلهٔ انتقال از جامعهٔ قبیلوی به جامعهٔ مدنی، این نظام طبیعی باید در سیستم دولتی منعکس شود و به عنصر بزرگتر در ترکیب اجتماعی نقش محوری در ادارهٔ دولتی و از آن طریق احیای وحدت ملی تفویض گردد. نفی نقش محوری از عنصر تامین کنندهٔ ثبات سیاسی، یک جرم سیاسی غیر قابل عفو است.

شناسایی نقش محوری به عنصر تامین کنندهٔ ثبات اجتماعی و سیاسی، شناسایی یک مکلفیت است نه یک امتیاز. برای جلوگیری از دوام جنگ بسیار لازم است که در عقب این شناسایی رغبت و رضای مجموعهٔ عناصر ذینفع در تامین صلح و وحدت ملی قرار داشته باشد. فقط از همین طریق جامعهٔ قبیلوی افغانی به تدریج به سوی تحقق حاکمیت قانون و استقرار موازین دیموکراسی قدم خواهد گذاشت و اعضای خانوادهٔ اقوام افغانستان لذت زندگی در دوستی و برادری را باز خواهند یافت.

امروز در افغانستان "نوزاد" دیموکراسی مانند "نوزاد" سوسیالیزم پیش از وقت موعود توسط "دایه" های "فرنگی"، "قهرأ" از بطن جامعهٔ علیل، بیمار و عقب ماندهٔ دنیا آورده شده است. صاحب نظران به این باور اند که این دو نوزاد سرنوشت یکسان خواهند داشت؛ که امید است چنین نباشد.

- از دیدگاه حقوقی: تن دادن به بدعت تحریف و تعویض نام "افغان" به "افغانستانی" جرم حقوقی مشهودتر از جرم اخلاقی و سیاسی است.

اصطلاح "افغان" و "افغانستانی" درست زمانیکه داخل قوانین اساسی، قوانین مدون و میثاق های بین المللی به مثابهٔ افزار لغوی ممثل باشندگان کشور و بیانگر هویت ملی گردید، ارزش حقوقی دریافت میکند. تغییر این اصطلاح فقط در حدود صلاحیت مردم است. مردم ازین صلاحیت بالوسیلهٔ رفتارندم (همه پرسى) و یا توسط نمایندگان خود در لویه جرگه استفاده مینمایند. تا وقتیکه تعدیل مورد نظر از مجرای اصولی آن تحقق نیافته است، اطلاق نام "افغانستانی" به "افغان" تخطی از احکام قوانین اساسی و تخلف از قوانین مدون ناشی از آن بخصوص قانون تابعیت بوده و مستوجب مجازات تلقی میگردد. این مجازات در قوانین جزای کشور های مختلف همردیف همان مجازاتی تعیین گردیده که برای تغییر غیر اصولی سمبول های دولتی و ملی چون بیرق، سرود ملی، بانکنوت مروج، مدال های دولتی و غیره پیش بینی شده است.

نتیجه:

جامعه افغانی دارای ساختار سنتی است. ناسیونالیزم قبیله‌ای در احاطه معتقدات و باور های اکثریت قومی شکل گرفته است. طی نشیب و فراز تاریخ سایر مرکبات اجتماعی، شریک این اعتقادات و باور ها شده اند.

تعدیل رادیکال ساختار طبیعی - سنتی جامعه افغانی همیشه عکس العمل های قهر آمیز و بعضاً افراطی را در قبال داشته که طی آن ثبات سیاسی و اجتماعی برهم خورده و کشور معروض به جنگ داخلی شده است.

در جامعه قبیله‌ای افغانی و ناآشنا با اصول دیموکراسی معمولاً معادله قوای سیاسی بالوسيلة جنگ شکل گرفته است. جنگ به کامیابی عنصر مسلط اجتماعی انجامیده و آنگاه همین عنصر، ثبات سیاسی را تامین کرده و زندگی ملی پس از جنگ را سازماندهی نموده است.

تعدیل نام "افغان" به "افغانستانی" اعلام جنگ با کلیه موازین ملی است که پیرامون حاکمیت قبیله‌ای - ملی شکل گرفته است. در چنین جنگ تحمیلی خطر اینکه زمینه تقویت موضع افراطی ترین مدافعین مسلح حاکمیت قبیله‌ای - ملی یعنی طالبان هموار شود، دور از امکان نیست:

جنگ با ارزش های قبیله‌ای - ملی برای برخی از روشنفکران منسوب به اکثریت قومی میتواند انگیزه ای برای دفاع خودی و نهایتاً دفاع ملی با لغزیدن به دامان نیو طالبانیزم باشد. بالنتیجه در تولد طالب و نیوطالب نقش عناصر "افغان دشمن" را نمیتوان از قلم انداخت.

در آینده به صحبت خود در رابطه به پشتو زدایی زبان دری ادامه خواهیم داد.



پایان قسمت بیستم

ادامه دارد